

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که در این آیات شریفه‌ای که کلمه «لن یقبل» دارد آیا عدم القبول مساوی و هم‌معنا با عدم صحت است یا عدم القبول اعم است؟ عرض کردیم صاحب جواهر، محقق همدانی و مرحوم خوئی (قدس سره) معتقدند که عدم القبول یعنی عدم الصحة و این دو با یکدیگر مساوی است، اما در مقابل جمع زیادی قائل‌اند به این‌که عدم القبول به معنای عدم ترتب ثواب است و عدم ترتب ثواب اعم از صحت است؛ یعنی ممکن است یک عملی صحیح باشد ولی ثوابی برایش مترتب نشود.

همچنین گفتیم صاحب مصباح الفقه استدلال عقلی کرده و محقق خوئی (قدس سره) نیز همان استدلال را آوردند، کنار این استدلال عقلی تبادر و ... همین مقدار کافی است در این‌که مدعا ثابت شود، مدعا این است که عدم القبول یعنی عدم الصحة، بله، یک جاهایی یک مواردی قرینه وجود دارد که یک عملی صحیح است. وقتی مولا می‌گوید: قبول نیست یعنی من ثوابی به او نمی‌دهم، قرینه برایش قائم شده است.

بگوئیم ما هر جا باید به سراغ قرینه برویم، یک حرف کلی نمی‌توانیم بزنیم، نمی‌توانیم بگوئیم عدم القبول با عدم الصحة مساوی هست یا نیست. بنابراین اولاً، در هر آیه‌ای یا در هر روایتی با قرینه باید یک طرف قضیه را معین کنیم. ثانیاً، باید بگوئیم قانون کلی این است که عدم القبول اعم از عدم الصحة است، بعد برای خلافتش نیاز به قرینه داریم. ثالثاً، مرحوم صاحب جواهر و محقق خوئی (قدس سره) و ما هم به تبع اینها همین را اختیار کرده و می‌گوئیم قانون این است که وقتی می‌گوید قبول نیست، یعنی صحیح نیست؛ یعنی تام الاجزاء و الشرایط نیست، مگر اینکه در یک جایی یک قرینه‌ای برخلافش قائم بشود.

احتمالات سه‌گانه در مسئله

سه احتمال تصوراً در این بحث وجود دارد:

1. احتمال اول این است که بگوئیم اصلاً ضابطه‌ای ندارد و در هر موردی ببینیم قرینه چه اقتضایی می‌کند؟
2. در احتمال دوم می‌گوئیم ضابطه دارد و ضابطه‌اش این است که عدم القبول اعم از عدم الصحة است؛ یعنی برای این قرینه لازم نداریم.
3. در احتمال سوم عکس این است که می‌گوئیم عدم القبول به معنای عدم الصحة است و برای خلافتش قرینه لازم داریم، اما در احتمال اول می‌گوئیم برای هر طرفش قرینه لازم است. لذا اینطور نیست که بگوئیم تشکیکی است، ولو در خود قبول هم برایش

قائلین احتمال دوم

قائل به احتمال دوم کسانی مثل مرحوم سید مرتضی در انتصار و مرحوم شیخ بهائی هستند. در جلسه گذشته گفته شد مرحوم مجلسی پنج دلیل از قول سید مرتضی (قدس سره) آورده است که در حقیقت این پنج دلیل از شیخ بهائی (قدس سره) است نه سید مرتضی و فقط دیدگاه برای سید مرتضی است. مرحوم مجلسی در کتاب الصلاة بای دارد به نام: «باب من لا تقبل صلاته»، یک روایتی را اول از علل نقل می‌کند که در این روایت کسی که شرب خمر می‌کند چهل روز نمازش قبول نمی‌شود و چند روایت دارد. بعد از کتابهای زید نرسی، جعفر بن محمد بن شریح، خصال، روایاتی که درباره عدم قبول صلاة به عواملی که هست ذکر می‌کند.

روایت علل الشرائع

الْعِلْلُ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيْسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا (ع) إِنَّا رَوَيْنَا عَنْ النَّبِيِّ (ص) أَنَّ مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ لَمْ يُحْتَسَبْ صَلَاتُهُ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً فَقَالَ صَدَقُوا فَقُلْتُ وَ كَيْفَ لَا يُحْتَسَبُ صَلَاتُهُ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً لَا أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ قَالَ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدَّرَ خُلُقَ الْإِنْسَانِ فَصَيَّرَ النُّطْفَةَ أَرْبَعِينَ يَوْماً ثُمَّ نَقَلَهَا فَصَيَّرَهَا عِلَقَةً أَرْبَعِينَ يَوْماً ثُمَّ نَقَلَهَا فَصَيَّرَهَا مُضْغَةً أَرْبَعِينَ يَوْماً وَ هَذَا إِذَا شَرِبَ الْخَمْرَ بَقِيَتْ فِي مُشَاشِهِ عَلَى قَدَرِ مَا خُلِقَ مِنْهُ وَ كَذَلِكَ يَجْتَمِعُ غِذَاؤُهُ وَ أَكْلُهُ وَ شَرْبُهُ تَبْقَى فِي مُشَاشِهِ أَرْبَعِينَ يَوْماً.^[1]

ایشان در ادامه یک بیانی برای توضیح این روایت می‌آورد این‌که می‌گویند 40 روز اگر کسی شارب الخمر باشد نمازش مورد قبول نیست، می‌آورد روی این محور که مراحل تکامل جنین چهل چهل است؛ یعنی باید چهل روز بگذرد تا یک لیوان مشروب که خورده آثارش از بدنش خارج شود، تا 40 روز این آثار در بدنش وجود دارد. «و هذا اذا شرب الخمر بقيت في مشاشه»، «مشاش» همان استخوان مغز یا خود مغز را می‌گویند که اثرش در آنجا باقی می‌ماند.

مرحوم مجلسی می‌فرماید: «و قال شيخنا البهائي قدس الله روحه لعل المراد بعدم القبول هنا عدم ترتب الثواب عليها في تلك المدة لا عدم اجزائها»؛ شیخ بهائی (می‌گوید: در این 40 روز ثواب به او نمی‌دهند نه اینکه نمازش مجزی نیست، «فإنها مجزئة إتفاقاً»؛ به اتفاق فقها همین شارب الخمر نمازش مجزی است، «و هو يؤيد ما يستفاد من كلام سيد المرتضى انار الله برهانه»؛ ما مؤید کلام سید مرتضی (قدس سره) هستیم که می‌گوید: «أن قبول العبادة امرٌ مغايرٌ للأجزاء فالعبادة المجزية هي المبرع للذمة المخرجة عن عهدة التكليف»؛ صحت یعنی ابراء ذمه، اما مقبول یعنی «ما يترتب عليه الثواب و لا تلازم بينهما و لا اتحاد كما يظن»؛ برخی خیال می‌کنند تلازم و اتحاد وجود دارد.

دلیل اول شیخ بهائی: «انما يتقبل الله من المتقين»

بعد خود شیخ بهائی (قدس سره) پنج دلیل می‌آورد: «و مما يدل على ذلك»؛ یعنی بین قبول و اجزاء فرق وجود دارد، این آیه شریفه «إنما يتقبل الله من المتقين»^[2] است، «مع أن عبادة غير المتقين مجزية إجماعاً»؛ ایشان می‌گویند: خدای تبارک و تعالی در این آیه می‌فرماید «إنما» حصر است؛ یعنی خداوند فقط از متقین قبول می‌کند، ظاهراً این است که از غیر متقین عملی قبول نمی‌شود در حالی که ما می‌دانیم بضرورت الفقه عمل غیر متقی صحیح است، اگر یک آدم فاسقی آدمی است که مثلاً دزدی می‌کند، دروغ می‌گوید، غیبت می‌کند، ولی روزه گرفت روزه‌اش صحیح است، اما قبول نمی‌شود چون متقی نیست. پس این آیه ملاک برای قبول را متقی بودن قرار داده، در حالی که ما می‌دانیم عمل غیر متقی «مجزئة و صحيحة إجماعاً».

بعد مرحوم مجلسی پاسخ‌هایی را ذکر کرده و می‌فرماید: «و قد يجاب عن الاول بأن التقوى»؛ از دلیل اول جواب دادند که تقوا سه مرتبه دارد:

أ. مرتبه‌ی اولش «التنزه عن الشرك»؛ یعنی تقوا یک امر تشکیکی است، پائین‌ترین درجه‌اش تنزه از شرک است، «و علیه قوله تعالى "و الزمهم كلمة التقوى" [31] قال المفسرون» کلمه تقوا همین لا اله الا الله است؛ یعنی همین که کسی بگوید: لا اله الا الله متقی می‌شود.

ب. مرتبه دوم تقوا تجنّب از گناه است.

ج. مرتبه سوم تقوا «التنزه عما يشغل عن الحق جلّ و علا»؛ اگر انسان کاری کند که از حق تبارک و تعالی غافل نشود، اجتناب از اموری که انسان را از حق غافل می‌کند، امور مربوط به دنیا، توجه به زر و زیور دنیا، مقامات دنیوی، امکانات دنیوی، هر چه که انسان را از حق دور می‌کند.

بعد می‌گوید: «و لعل المراد بالمتقين اصحاب المرتبة الاولى»؛ شاید مراد از متقین در این آیه «انما يتقبل الله»؛ یعنی آنهایی که فقط لا اله الا الله را گفته‌اند، «و عبادة غير المتقين بهذا المعنى غير مجزية»؛ یعنی اگر کسی لا اله الا الله را نگوید اصلاً عملش صحیح نیست، بگوئیم پس چطور اگر یک کافری عبادت نکرد بعداً قضا از او ساقط می‌شود اگر مسلمان شد (اشاره به قاعده جبّ می‌شود)، «و سقوط القضاء لأن الاسلام يجبّ ما قبله».^[4]

دیدگاه علامه مجلسی (قدس سرّه)

مرحوم مجلسی بعد از نقل کلام شیخ بهائی (قدس سرّه) می‌فرماید: «و الحق أنه يطلق القبول في الاخبار على الاجزاء تارة بمعنى كونه مسقطاً للقضاء أو العقاب او موجباً للثواب في الجملة ايضاً و على كمال العمل ترتب الثواب الجزيل و الآثار الجليّة عليه كما مر في قوله تعالى ان الصلاة تنهى عن الفحشاء و المنكر و على الاعم منهما كما سيأتى في بعض الاخبار»^[5]؛ قبول در چهار معنا استعمال می‌شود، بعید نیست که بگوئیم مجلسی (قدس سرّه) جزء همان گروه اول می‌شود، ما گفتیم گروه اول قائل ندارد طبق این بیان می‌توانیم بگوئیم مجلسی جزء گروه اول است؛ یعنی در هر موردی باید بگوئیم با قرینه در چه چیزی استعمال شده است؟

دیدگاه صاحب جواهر (قدس سرّه)

صاحب جواهر (قدس سرّه) می‌فرماید: «و الآية محمولة على ضرب من المجاز»^[6] باید برای آیه معنای مجازی کنیم «حتى عنده»، که در جواهر هم گویا صاحب جواهر فکر کرده این دلیل سید مرتضی است؛ چون در جواهر هم اشاره به شیخ بهائی نمی‌کند؛ زیرا هر فقیهی می‌داند که تقوا شرط در قبول نیست، قبول یعنی صحت.

مرحوم مجلسی نفرموده اشکالش چیست و فقط می‌گوید: «و في النفس عن هذه الاجوبة شيء». جواب از «انما يتقبل الله من المتقين»، که جواب دهنده می‌گوید: اقل مراتب تقوا ایمان است یعنی همان اسلام است، مراد از ایمان در اینجا اسلام است، شهادة أن لا اله الا الله است، خداوند در این آیه اقل مراتب تقوا را از متقین اراده فرموده که روی این بیان اصلاً مجاز هم لازم نمی‌آید، تقوا یک معنایی است که ذات مراتب است بر حسب این روایت و در این روایت اقل مراتبش اراده شده است به این قرینه که می‌دانیم اگر کسی تقوا هم نداشته باشد عملش صحیح است، تقوا شرط برای صحة العمل نیست.

مرحوم خوئی دو جواب از این آیه شریفه دادند:

پاسخ اول: متقین به معنای مؤمنین

ایشان می‌فرماید: متقین در آیه به معنای مؤمنین است و روایتی داریم که کلمه متقی را در ذیل همین آیه شریفه به مؤمن تفسیر کرده است و مؤمن یعنی مسلمان؛ چون از چیزهایی که یک مقداری باید در آن دقت کرد گاهی اوقات در روایات یا حتی در آیات «ان الذین آمنوا»، این خطاب به شیعه نیست؛ یعنی کسانی که به خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ایمان آورده‌اند. در موارد هم آمده «إنما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا» که این یک «آمنوا»ی دیگری است و مراد ایمان در فوق اسلام است و بعضی جاها هم مراد از آمنوا یعنی مسلمان. اینجا هم اگر می‌گوئیم در بعضی از روایات اقل مراتب همان «شهادة أن لا اله الا الله» است.

یک روایت دیگری هم در جلد اول کافی از امام صادق علیه السلام وارد شده که حضرت در ذیل روایت می‌فرماید: «إنما یتقبل الله من المتقین فمن اتقى الله فیما أمره لقی الله مؤمناً بما جاء به محمد (صلی الله علیه و آله)»^[7]، صاحب مصباح الفقیه می‌فرماید: در تفسیر البرهان^[8] و در تفسیر عیاشی^[9] آمده است: «أن المراد من المتقین هم الشیعه»^[10].

جمع‌بندی

نکته اول این است که مسلماً در این آیه باید یک خلاف ظاهری را مرتکب شویم، یا بگوئیم مراد اقل مراتب تقوا است که همان اسلام است، یا به قرینه این روایاتی که وارد شده بگوئیم مراد مسلمان و مؤمن است؛ زیرا در اینجا یک قرینه خارجیّه مسلّمه بر تصرف در آیه داریم و نمی‌توانیم بگوئیم «انما یتقبل الله من المتقین»؛ یعنی آنهایی که تمام واجبات را انجام می‌دهند و تمام محرمات را ترک می‌کنند؛ چون متقی آن حدّ وسطش همین است.

متبادر از متقین در «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله»؛ یعنی همه واجبات را انجام بدهد و همه محرمات را ترک کند، اما متقین در آیه مدّ نظر «اتقوا الله» نیست، بلکه متقین در اینجا به قرینه‌ای که داریم که ما می‌دانیم عمل فاسق هم مورد قبول قرار می‌گیرد باید بگوئیم مراد مؤمنین است. شاهدش هم این چند روایتی است که اشاره کردیم.

یا سراغ خود متقین رفته و می‌گوئیم در این آیه می‌گوید: بر این مرتبه از متقین عدم قبول است و این مرتبه ملازم با عدم صحت است، مدعا ثابت می‌شود. مدعای ما به همین مقدار ثابت می‌شود. آنچه عرض می‌کنم این است که باید از ظاهر کلمه متقین رفع ید کنیم یا نه؟ ظهور در مرتبه دوم دارد؛ چون شما در تبادر و انصراف می‌گویید کثرت استعمال لازم است اگر صد تا تقوا و «اتقوا الله» در قرآن استعمال شده باشد در 90 مورد در مرتبه‌ی ثانیه استعمال شده، لذا ظهور در آن دارد و باید رفع ید کنیم از این ظهور با همین بیانی که عرض کردیم.

پاسخ دوم: تصرف در کلمه «قبول»

یک پاسخ دیگری را مرحوم همدانی داده که محقق خوئی (قدس سره) هم از او تبعیت کرده و آن این‌که در کلمه قبول تصرف کرده‌اند؛ یعنی متقین را بر ظاهر خودش حفظ کردند و متقین یعنی «من اجتنب عن جمیع المحرمات و فعل جمیع الواجبات»، اما «یتقبل» یعنی آن اعلی درجه قبول، «یتقبل» یعنی آن قبول کامل درجه یک، آنچه که ثواب خیلی زیاد خدا می‌خواهد به او بدهد از متقین است. مرحوم همدانی می‌فرماید: «أما القبول فی قوله تعالى انما یتقبل الله هو القبول الكامل الحسن الموجب لمزید

الاجر و ارتفاع الدرجة^[11]؛ آن قبولی که اجر زیاد و موجب ارتفاع درجه است.

محقق خوئی(قدس سره) نیز همین پاسخ را داده و می‌فرماید: «لو فسّرنا المتقين»؛ یعنی اگر ما متقین را به ظاهر خودش در آیه شریفه حفظ کنیم، «بمن اجتنب عن المحرمات و أتى بالواجبات فلا مناص من التأويل في ظاهر الآية المباركة بحملها على عدم الثواب بمرتبه الرافیه و عدم القبول الكامل الحسن»؛ یعنی خداوند نمی‌خواهد مطلقاً بگوید اصلاً از غیر متقین قبول نمی‌شود، بلکه می‌خواهد بگوید این مرتبه از ثواب را برای متقین قرار می‌دهیم، به این معناست: «إنما يتقبل الله يعني انما الاجر العظيم للمتقين»، کجای این دلالت دارد که عدم قبول اعم از عدم صحت است؟

بنابراین مدعا را اثبات نمی‌کند؛ زیرا ادعای مدعی این است که «عدم القبول مطلقاً»، به معنای عدم صحت نیست و اعم است؛ یعنی حتی می‌گوید آن قبول نازل که یک اجر ناچیزی هم بخواهد بدهد ممکن است آنجا عمل صحیح باشد، می‌گوئیم اصلاً این آیه تعرضی به آن قبول ادنی ندارد، قبول کامل حسن را می‌گوید، می‌گوید قبول کامل حسن از متقین است، پس ربطی به ادعای مدعی ندارد.

محقق خوئی(قدس سره) می‌فرماید: «و القاتل في الآية المباركة لم يكن مؤمناً»؛ یعنی قاتیل واقعاً مؤمن نبوده، ممکن است به حسب ظاهر و منافقانه مؤمن بوده ولی واقعاً نبوده و لذا این قتل را انجام داد نه اینکه بگوئیم بعد القتل ایمانش از بین رفت، این‌که هابیل را به قتل رساند کشف از این می‌کند که «لم يكن مؤمناً بالله». ایشان از آیه استظهار فرمودند اینکه بعداً قتل را انجام داد و دنباله‌اش خلود در نار هم دارد کشف از این می‌کند که حین القتل هم مؤمن نبوده وگرنه اثباتاً ممکن است یک مؤمنی مسلمان است و عمداً شخصی را بکشد.^[12]

البته در روایات داریم که «المؤمن حين الذنب لا يكون مؤمناً، يخرج منه روح الايمان»، بالاترش هم ممکن است باشد مخصوصاً در قضیه هابیل و قابیل، این یک کشف عرفی است که بگوئیم در حین قتل هم مؤمن به خدا و رسول نبوده، این یک بیانی است که خود ایشان توجه به این اشکال داشتند و ذکر کردند.

جمع‌بندی و دیدگاه برگزیده

دلیل اول بر این‌که ممکن است یک عملی صحیح باشد اما یک زره به او اجر ندهند، یعنی قبول نباشد حتی ادنی مرتبه قبول، آن است که به آیه «انما يتقبل الله من المتقين» تمسک کردند، پس ممکن است یک عملی صحیح باشد از غیر متقین اما مقبول واقع نشود؟

جواب این است که ادنی مرتبه قبول ملازم با صحت است و نکته این است که بین قبول و اجر هم در اینجا خلط شده است؛ زیرا سه عنوان داریم: یک عنوان صحت است، یک عنوان قبول و یک عنوان اجر. قبول در بعضی از جهات با صحت اشتراک دارد، قبول العمل یعنی می‌گوئیم این عمل تام الاجزاء و الشرايط انجام شده؛ خواه خدا اجری بدهد یا ندهد، قبول اعم از ثواب است، نه اعم از صحت. مراتب بالای قبول ثواب برایش مترتب می‌شود الدرجة العلیی» هم در آن وجود دارد.

پس این استدلال به این آیه شریفه با همین توضیحاتی که عرض کردیم مخدوش است.

-
- [1] . بحار الأنوار؛ ج81، ص: 315، ح 1؛ وسائل الشيعة، ج25، ص: 299، ح 31956 – 11 .
- [2] . سورة مائدة، آيه 27.
- [3] . سورة فتح، آيه 26.
- [4] . «و قد يجاب عن الأول بأن التقوى على مراتب ثلاث أولها التنزه عن الشرك و عليه قوله تعالى وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى قال المفسرون هي قول لا إله إلا الله و ثانيها التجنب عن المعاصي و ثالثها التنزه عما يشغل عن الحق جل و علا و لعل المراد بالمتقين أصحاب المرتبة الأولى و عبادة غير المتقين بهذا المعنى غير مجزية و سقوط القضاء لأن الإسلام يجب ما قبله.» بحار الأنوار؛ ج81، ص: 316.
- [5] . همان، ص 317.
- [6] . جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج2، ص99.
- [7] . الكافي (ط - الإسلامية)، ج1، ص182 ، ح6.
- [8] . تفسير البرهان 1: 53-5.
- [9] . تفسير العياشي 1: 26-1.
- [10] . مصباح الفقيه، ج2، ص: 224.
- [11] . همان.
- [12] . موسوعة الإمام الخوئي، ج6، ص: 9.